

نواوراسیاگرایی و سیاست خارجی روسیه

شعیب بهمن*

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال هفدهم، شماره 3، پیاپی 67، پاییز 1395؛ صفحات 104-75

تاریخ پذیرش نهایی: 1395/07/30

تاریخ دریافت: 1395/06/26

چکیده

در روسیه دیدگاه‌ها و ایده‌های مختلفی نسبت به جهان پیرامون وجود دارد. برخی از این ایده‌ها طی سال‌های گذشته عملی شده‌اند و برخی دیگر هنوز فرصت آزموده شدن را نیافته‌اند. در این بین به نظر می‌رسد ایده «اوراسیاگرایی» که متضمن دیدگاهی متوازن میان شرق و غرب است، طی سال‌های گذشته به روند و رویکرد غالب در سیاست خارجی روسیه مبدل شده است. این تفکر چنان رشد کرده که امروزه می‌توان از «نو اوراسیاگرایی» نیز در کنار اوراسیاگرایی کلاسیک و سنتی یاد کرد. نو اوراسیاگرایی که دارای تفاوت‌هایی با اوراسیاگرایی کلاسیک است، به طراحی چشم‌اندازهای مختلفی برای سیاست خارجی روسیه پرداخته که هر یک از این دورنماها می‌توانند بر آینده روسیه، تحولات منطقه‌ای و حتی نظام بین‌الملل نیز تأثیرگذار باشند. از این رو مقاله حاضر قصد دارد به بررسی ابعاد و زوایای گوناگون نو اوراسیاگرایی و ارتباط این رویکرد با سیاست خارجی روسیه بپردازد.

واژگان کلیدی

اوراسیاگرایی، نو اوراسیاگرایی، روسیه، سیاست خارجی، واقع‌گرایی، ژئوپلیتیک‌گرایی، همگرایی و اتحاد.

مقدمه

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تغییر اوضاع ژئوپلیتیکی و امنیتی پیرامون مسکو، دیدگاه‌ها و ایده‌های حاکم بر سیاست خارجی روسیه نیز به شدت دست‌خوش دگرگونی شد. به نحوی که مسکو در سال‌های نخست پس از فروپاشی، از سیاست ضدغربی و چپ‌گرایی بین‌المللی خود به شدت فاصله گرفت و سعی کرد منافع خود را از طریق نزدیکی به غرب و سازش با اروپا و آمریکا دنبال کند. در آن زمان مسکو، سیاست خارجی خود را بر مبنای تبدیل روسیه به دولتی مبتنی بر موازنه حقوقی، ایجاد جامعه مدنی و مدرنیزه کردن هرچه سریع‌تر کشور جهت برقراری اقتصاد بازار استوار کرد و مقامات کرملین خواهان توسعه مناسبات با اروپا و ایالات متحده آمریکا شدند.

در این بین ناکامی‌های سیاست خارجی روسیه در دستیابی به اهداف از یک سو و روی کار آمدن ولادمیر پوتین از سوی دیگر باعث شد که رویه‌های موجود در سیاست خارجی روسیه با تغییرات گسترده‌ای مواجه گردد. از آن پس، بسیاری از روس‌ها، رفتار بیش از حد صمیمی «بوریس یلتسین»^۱ با سران کشورهای خارجی را مورد تمسخر قرار دادند و به سیاست تسلیم و سازش «آندره کوزیرف»^۲ نیز انتقادهای بی‌شماری وارد کردند. در رویکرد جدید که از آن با عناوین «اوراسیاگرایی»^۳ و «نو اوراسیاگرایی»^۴ یاد می‌شود، مسئله بازگشت روسیه به جایگاه هژمون جهانی مطرح شد. طرفداران این رویکرد معتقدند که روسیه به علت خصوصیت سرزمینی ویژه‌ای که دارد و در دو قاره اروپا و آسیا گسترش یافته، لذا باید سیاست متوازنی را در قبال شرق و غرب دنبال کند که متضمن تأمین منافع اقتصادی و امنیتی مسکو باشد.

۱. Boris Yeltsin

۲. Andrei Kozyrev

۳. Eurasianism

۴. Neo-Eurasianism



در مجموع به نظر می‌رسد به‌رغم آنکه در حال حاضر دیدگاه‌ها و ایده‌های متفاوتی در روسیه نسبت به جهان پیرامون وجود دارد، با این حال ایده نوآر آسیاگرایی به رویکرد غالب در سیاست خارجی روسیه مبدل شده است. به نحوی که نوآر آسیاگرایی علاوه بر تأثیر به‌سزایی که در سیاست‌های کرملین دارد، در جامعه و هویت ملی روس‌ها نیز نقش مهمی ایفا می‌نماید. از این رو در مقاله حاضر نخست به بررسی ایده‌های نوآر آسیاگرایی و نوآر آسیاگرایی خواهیم پرداخت. در ادامه، ویژگی‌ها و اهداف نوآر آسیاگرایی را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد و در نهایت، چشم‌اندازهای نوآر آسیاگرایی که برای آینده سیاست خارجی روسیه وجود دارند و هر یک از آنها به نوبه خود می‌توانند تأثیری جدی بر روسیه و همچنین نظام بین‌الملل داشته باشند را مرور خواهیم نمود.

نوآر آسیاگرایی و نوآر آسیاگرایی

از دیدگاه ژئواستراتژی کلان، بزرگ‌ترین خشکی یکپارچه کره زمین، مشتمل بر قاره آسیا و اروپای خاوری، «نوآر آسیا» نام دارد. نام نوآر آسیا از ترکیب دو واژه اروپا و آسیا پدید آمده است. با توجه به عدم وجود مرز طبیعی ویژه‌ای میان دو قاره آسیا و اروپا و توجه به این نکته که مرزبندی کنونی میان این دو قاره بیشتر تاریخی-فرهنگی است، لذا برخی از جغرافی‌دانان، این دو قاره را قاره‌ای یکپارچه دانسته و آن را به نام نوآر آسیا می‌خوانند. فارق از مباحث جغرافیایی صرف، نوآر آسیا به مجموعه‌ای از کشورها و مناطق اطلاق می‌شود که به واسطه جغرافیا، تاریخ، روابط سیاسی، پیوندهای اقتصادی و روابط فرهنگی تعیین می‌شوند. در معنای وسیع کلمه، این منطقه چهار بخش را در بر می‌گیرد:

اول، مناطق جنوبی و مرکزی روسیه در شمال؛

دوم، ترکیه و کشورهای ماورای قفقاز یعنی گرجستان، ارمنستان و آذربایجان

در غرب؛

سوم ایران و افغانستان در جنوب؛

چهارم، پنج جمهوری آسیای مرکزی (قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و تاجیکستان) و مناطق شمال غربی چین و مغولستان در شرق. (Schoeberlein, 2002: 4-8)

به طور کلی تعاریف متعددی در خصوص اوراسیا وجود دارد و نمی‌توان از یک تعریف جامع و کامل سخن به میان آورد. به عنوان نمونه برخی معتقدند کشورهای اروپای شرقی که در دوران اتحاد جماهیر شوروی سابق تحت حاکمیت مسکو بودند نیز در زمره کشورهای اوراسیایی قرار می‌گیرند.

به هر حال جدای از روسیه و چین، این کشورها دارای جمعیتی در حدود 250 میلیون نفر (حدود نیمی از جمعیت 27 کشور عضو اتحادیه اروپا)، مجموع تولید ناخالص داخلی 1/14 تریلیون دلار آمریکا (یک سیزدهم تولید ناخالص داخلی آمریکا) و مساحت 8/94 میلیون کیلومتر مربع (در مقایسه با 9/6 میلیون کیلومتر مربع مساحت آمریکا) می‌باشند. (Pabst, 2009: 167) با احتساب موارد فوق درمی‌یابیم که اوراسیا منطقه‌ای مستعد و دارای قابلیت‌های ویژه است. به همین دلیل نیز در دکتترین ژئوپولیتیک کلاسیک، اوراسیا همواره کانون قدرت جهانی بوده و برخی از آن با عنوان «ابرقاره» یاد کرده‌اند.¹ در این بین ایده اوراسیاگرایی، ریشه در تاریخ پر فراز و نشیب کشور روسیه و هویت ملی روس‌ها دارد.

الف) اوراسیاگرایی

اگرچه مناظره اسلاوگرایان با غرب‌گرایان را می‌توان نخستین مباحثه آشکار میان

1. در دکتترین‌های ژئوپولیتیک کلاسیک نظیر «هارتلند» (قلب زمین) که توسط مکیندر مطرح شد، اوراسیا، محور قدرت جهانی تلقی شده بود و هر ملتی که بر این ابرقاره چیره می‌گشت، می‌توانست بر دو منطقه پربار اقتصادی دیگر یعنی اروپای باختری و آسیای خاوری نفوذی قاطع داشته باشد. همچنین هر کشوری که بر این ابرقاره مسلط می‌گشت، می‌توانست خاورمیانه و آفریقا را نیز تحت نفوذ خود درآورد.

روس‌ها درباره هویت ملی و آینده سیاسی این کشور تلقی نمود،¹ اما در سال‌های پس از فروپاشی شوروی، آنچه بیش از همه ذهن روس‌ها را به خود مشغول کرده، تقابل و مناظره غرب‌گرایی و اوراسیاگرایی است.

اوراسیاگرایی یا همگرایی اوراسیایی، به عنوان یک فلسفه سیاسی، نخستین بار توسط متفکران مهاجر روس نظیر «نیکلای تروبتسکوی»² و «پایاتر ساویتسکی»³ در دهه 1920 ارائه شد. اوراسیاگرایی در بطن خود مفهومی جغرافیایی در خصوص هویت روسی به شمار می‌رفت. ساویتسکی به اوراسیاگرایان به عنوان نمایندگان آغازی نو در اندیشه و حیات می‌نگریست که ریشه در واقعیت‌های عینی قاره اوراسیا داشت. (Torbakov, 2002: 100) اوراسیاگراها براساس مدارک انسان‌شناسی و نژادشناسی معتقد بودند که روس‌ها فقط اسلاو نیستند و به نوع خاصی از فرهنگ تعلق دارند که رابطه تنگاتنگی با اسلاوها و توران‌های شرقی دارد. بر این اساس اوراسیاگرایان اعتقاد داشتند که در رگ‌های روس‌ها به‌جز خون اسلاوی، خون تاتاری، ترکی، اویغوری و... هم جریان دارد. اوراسیاگراها با ثبت تعداد زیادی از ملت‌های آسیایی در تکامل تاریخی ملت روس، بر این نکته تأکید می‌کردند که تاریخ روسیه فقط تاریخ ملت روس نیست، بلکه ثمره مشترک ملت‌های گوناگون و از آن جمله ملت‌هایی با ریشه آسیایی است. از این رو اوراسیاگرایان تصور بسیار رایج درباره آسیا به عنوان تجسم عقب‌ماندگی و توحش را به مبارزه طلبیدند. آنها با تأکید بر اهمیت اجزای آسیایی برای معرفی انسان‌شناسی ملت روس و جنبه‌های فرهنگی و مردمی آن، سعی کردند تعادل بین مؤلفه‌های نژاد آسیایی و اروپایی را رعایت کنند.

1. این مباحثه را می‌توان مشهورترین و مؤثرترین مناظره در کشور سنتی روسیه تلقی نمود که با تهاجم مدل‌های خارجی پیشرفته‌تر مواجه بود. به خصوص که هر دو طرف متنازع، عمیقاً تحت تأثیر تفکر غربی بودند و اعتقاد داشتند که روسیه نقش منحصر به فردی در تاریخ دارد که متفاوت از ناسیونالیسم رسمی و میلیتاریسم نیکولای اول است.

۲. Nikolai Trubetskoï

۳. Pyotr Savitsky

مطابق با ایده اوراسیاگرایی، روسیه به عنوان مرکز تمدن‌سازی محسوب می‌شود که بر ترکیب منحصر به فرد مردمی که در یک سرنوشت مشترک سهیم هستند، مبتنی می‌باشد. روس‌ها برای نائل شدن به اهداف اوراسیاگرایی، در وهله نخست باید نوعی عمل‌گرایی در پیش گیرند که طی آن روسیه هم یک قدرت آسیایی و هم یک قدرت اروپایی محسوب شود. (Rangsimaporn, 2006: 371-389) بر این اساس اوراسیاگرایان بیش از آنکه به غرب توجه داشته باشند، به شرق‌گرایی معروف هستند. در نگاه اوراسیاگرایان، شرق از جایگاه مهم‌تری نسبت به غرب برخوردار است. به همین سبب نیز گسترش روابط با غرب در اولویت دوم آنها قرار می‌گیرد. در این بین برخی از اوراسیاگراهای تندرو به مجموعه نتایج بی‌اساس و غیرواقع‌بینانه‌ای نظیر قطع رابطه با غرب نیز دست یافته‌اند. آنها معتقدند که روسیه همانند دیگر ملت‌های غیرغربی جهان نمی‌تواند از غرب انتظار هیچ چیز خوبی را داشته باشد. روسیه هیچ‌گاه با کشورهای غربی نقطه تماسی نداشته و نخواهد داشت. بنابراین آمادگی دائمی برای تقابل همیشگی با غرب لازم است.

در مجموع برخی معتقدند نه تنها اصول و مفاهیم اوراسیاگرایی چندان شناخته شده نیست، بلکه در اصل، خود این عبارت به جریانات اندیشه‌ای تاریخی و معاصری ارجاع دارد که اغلب به سختی شناسایی می‌شوند؛ زیرا ابهامات و تناقضات زیادی آن را در بر گرفته است. بر این اساس از اوراسیاگری می‌توان برداشت‌های مختلفی داشت که برخی از آنها عبارتند از:

1. فلسفه خیال‌انگیز امپراتوری که اوراسیاگرایان دهه‌های 1920 و 1930 آن را طرح کردند و بسط دادند؛
2. نظریه‌ای ناظر به خاستگاه قومی که لئون. گومیلف (1912-1992) مستشرق آنها را مطرح کرد؛
3. ژئوپلیتیک فاشیستی الکساندر دوگین، نظریه‌پرداز مشهور (1962-....)؛
4. دفاع الکساندر پانارین، فیلسوف جهان چندقطبی (1940-2003)؛



5. تجلی ادبی احساسات ملی قزاق‌ها در اشعار اولژاس سلیمانوف (1936)؛
6. درخواست هیئت‌های مسلمان روسیه برای شناسایی بهتر اقلیت‌های ملی؛
7. طرح‌های مربوط به تشکیل اتحاد روس - ترک که به عنوان یکی از عوامل جذب برای مناطق شرق اروپا با اتحادیه اروپا رقابت کند. (لاروئل، 1388: 12-13)

(ب) نو اوراسیاگرایی

طی سال‌های پس از فروپاشی شوروی، نگرش‌ها و برداشت‌های جدیدی نسبت به اوراسیاگرایی در روسیه به وجود آمده است. به نحوی که امروزه می‌توان از «نو اوراسیاگرایی» در کنار اوراسیاگرایی کلاسیک و سنتی سخن به میان آورد. بر این اساس از سال 1993 به این سو، نو اوراسیاگرایی در ابعاد وسیعی گسترش یافت که علت آن تا حدی تلاش دو حزب ملی‌گرای اصلی آن زمان، یعنی «حزب لیبرال دموکراسی» (LDRP) به رهبری «ولادیمیر ژیرینوفسکی» و «حزب کمونیست فدراسیون روسیه» (CRPF) به ریاست «گنادی زوگائف» بود. در آن دوران، هر دو رهبر بر جنبه‌های ژئوپلیتیک نو اوراسیاگرایی تأکید داشتند. با وجود اشارات نسبتاً مکرر نو اوراسیاگرانه، نمی‌توان این دو حزب را بلندگوهای سیاسی اوراسیاگرایی دانست. (لاروئل، 1388: 18-19) از سوی دیگر هم‌زمان بحث‌های جدیدی از سوی طرفداران اوراسیاگرایی در دولت روسیه آغاز شد که از آن جمله می‌توان به نظریات «سرگئی استانکوویچ» از اعضای شورای سیاست خارجی در دولت یلتسین اشاره نمود. وی این رویکرد را برای روسیه واقع‌گرایانه، عقلایی و طبیعی ذکر می‌کرد و معتقد بود که روسیه باید گفت‌وگوی چندجانبه‌ای را در زمینه‌های فرهنگی، تمدنی و کشوری آغاز نماید و از این طریق توازن بین گرایش‌های افراطی غربی و یا شرقی به وجود آورد. (تقفی عامری، 1379: 11)

پس از آن نو اوراسیاگرایی تحت تأثیر افکار و آثار افرادی نظیر «لئون.

گومیلف»، «الکساندر پانارین» و «الکساندر دوگین» رشد پیدا کرد. نو اوراسیاگرایی، نسبت به اوراسیاگرایی کلاسیک، سیاسی‌تر و کمتر فلسفی است. اوراسیاگرایی جدید اساساً یک ملی‌گرایی اقتدارگراست که بیش از دین، ریشه در قومیت و بیش از جغرافیا، ریشه در زبان یا فرهنگ دارد. (بیلینگتون، 1385: 102) اوراسیاگرایان جدید، مانند اوراسیاگرایان دهه 1920، چندان اهمیتی برای بازی سیاسی رسمی قائل نیستند و آن را محصول وارداتی نسبتاً بی‌اهمیت غربی می‌دانند. از این رو به نفوذ ایدئولوژیک در بدنه دولت بیشتر اهمیت می‌دهند. (لاروئل، 1388: 373) اوراسیاگرایی جدید در تضادی عمیق با اندیشه مذهبی و به شکلی سکولار توضیح یافته و بر جدایی دین از سیاست تأکید می‌ورزد. نو اوراسیاگرایان به ایمان عمیق ارتدوکس و تأثیرات گسترده غرب به عنوان عناصر تعریف کننده هویت روسیه نمی‌نگرند. آنها معتقدند که روسیه یک تمدن منحصر به فرد دو قاره‌ای می‌باشد که باید ضمن برخورداری از یک حکومت قدرتمند، به منظور حفاظت از خود در برابر اروپا و آسیا به درون خود معطوف شود. (Torbakov, 2002: 101) مطابق با نو اوراسیاگرایی، روسیه باید رفتار امپریالیستی منعطفی داشته باشد و به عنوان یک بازیگر ژئوپلیتیکی عمل کند. در تمدن‌سازی اوراسیاگرایی، هویت‌های قومی گوناگون روسیه در کانون توجه قرار می‌گیرند. (Rangsimaporn, 2006: 371-389)

اگرچه از نو اوراسیاگرایی تعاریف متعددی ارائه شده و ویژگی‌های خاصی برای هر یک از آنها مشخص گردیده است، با این حال جریان‌های مختلف نو اوراسیاگرایی روسی که در دهه 1990 ظهور یافتند، در پاره‌ای از عقاید سهیم می‌باشند که برخی از آنها عبارتند از:

1. تأکید بر وحدت فرهنگی و سرنوشت مشترک تاریخی روس‌ها و مردمان غیر روس روسیه، اتحاد جماهیر شوروی سابق و بخش‌هایی از آسیا؛
2. توجه به این ایده که جایگاه جغرافیای منطقه در دل قاره کهن، لاجرم

متضمن شکل امپراتوری برای سازماندهی سیاسی است؛

3. اعتقاد به عوامل ثابت فرهنگی که تبیین‌کننده معنای عمیق‌تر رویدادهای سیاسی معاصر هستند؛

4. تأکید بر کیش لفاظانه تنوع ملی، همزمان با رد استدلال واقعی برای اقلیت‌ها؛

5. اعتقاد به این مسئله که ورود اروپا، غرب و یا نظام سرمایه‌داری از رهگذر نقد سلطه آتلانتیکی، برای سایر انسان‌ها فاجعه‌بار است. (لاروئل، 1388: 357)

ویژگی‌های نو اوراسیاگرایی

طی سال‌های گذشته، سیاست خارجی روسیه نمایانگر استفاده از ابزار گوناگون جهت دستیابی به اهداف و مقاصد مسکو بوده است. در واقع سیاست خارجی روسیه بر اساس عملگرایی، کارآمدی اقتصادی و اولویت اهداف ملی پایه‌گذاری شده است و رهبران کرملین بارها به ضرورت استفاده از منابع و روش‌های گوناگون قدرت جهت دستیابی به مقاصد خود اشاره نموده‌اند. بر این اساس نو اوراسیاگرایی دارای خصیصه‌ها و ویژگی‌های مشخصی در سیاست خارجی روسیه است که از آن جمله می‌توان به «ملی‌گرایی»، «واقع‌گرایی» و «ژئوپلیتیک‌گرایی» اشاره نمود.

الف) ملی‌گرایی

هرچند در نخستین سال‌های پس از فروپاشی، توسعه همه‌جانبه روابط مودت‌آمیز میان روسیه و غرب فرض انگاشته شده بود، ولی به زودی رهبران روسیه واقعیت‌های غیرقابل انکار پیرامون خود را درک کردند (Pierre & Treni, 1997: 5-6) و به تغییر رویه روی آوردند. فاصله گرفتن از غرب مساوی با رشد ملی‌گرایی در روسیه بود. به نحوی که هر چه این فاصله افزایش یافت، ملی‌گرایی نیز عملاً تقویت

شد. به خصوص مشکلات اقتصادی که از سوی غرب بر روسیه تحمیل می‌شد، نه تنها باعث قطع وابستگی برخی از غرب‌گرایان و روی برگرداندن آنها از آمریکا و اروپا شد، بلکه عملاً به شکل‌گیری و قدرت‌گیری سایر ایده‌ها و دیدگاه‌ها نظیر اوراسیاگرایی و ملی‌گرایی نیز کمک کرد.

بر این اساس در سال‌های گذشته، ملی‌گرایی نیز تحت لوای ایده اوراسیاگرایی تا حد زیادی تقویت شده است. در حالی که قانون اساسی سال 1993 بر حقوق مدنی اساسی تمام شهروندان روسیه و تضمین دسترسی به نظام سیاسی برای تمام گروه‌های قومی تأکید داشت، بوریس یلتسین در سال 1996، کمیسیون را مأمور گردآوری پیشنهادات در مورد «ایده ملی جدید روسیه» کرد. بر این اساس در ژوئن 1996 ایده ملی روسیه بر اساس مدل اوراسیایی (هویت متحد) در مفهوم جدید «سیاست ملیت‌های دولت» به وسیله یلتسین تصویب شد. در اکتبر 1996 «کمیته دولتی دوما در مورد ژئوپلیتیک» استدلال کرد که باید احیای جایگاه قانونی مردم روسیه و حقوق آنها مطابق با اصول و قواعد بین‌المللی احیا شود. برخی نیز اقدام پوتین برای تعیین سرود ملی، پرچم و نمادهای ملی دیرینه روسیه را در راستای بسط مفهوم مذکور از ملت روسیه تعبیر نموده‌اند. بر اساس لایحه پیشنهادی دولت و تصویب دوما، مقرر شد که پرچم روسیه از سه رنگ آبی، سفید و سرخ تشکیل شود که همان پرچم دوران تزار است. آهنگ سرود ملی روسیه نیز از سرود دوره شوروی گرفته شد. همچنین عقاب دو سر تزار به عنوان نشان دولتی و پرچم سرخ، به عنوان نماد ارتش در نظر گرفته شده است.¹ (بهمن، 1388 الف): 95-96

در مجموع نگاه نو اوراسیاگرایی به سابقه ملی‌گرایی روسی نگاهی بسیار متجددانه است. این جنبش از تمایلات تزاری مبراست. در حسرت جامعه دهقانی

1. پوتین در این مورد معتقد بود که «پرچم تزاری 300 سال نماد روسیه بوده و نشان دولتی عقاب دوسر سابقه‌ای 500 ساله در میان نشانه‌ای روسیه دارد. اگر ما علائم قبل و بعد از انقلاب اکتبر را رد کنیم، به این معنی است که زندگی مادران و پدران خود را بی‌معنا بدانیم.»

از دست رفته نیست و یا به اسلاوگرایی افراطی قائل نیست. این جریان، خود را از نگاه نوستالژیک حزب کمونیست گنادی زوگائف به شوروی دور کرده، سیاست‌ورزی پوپولیستی ولادیمیر ژیرینوفسکی را محکوم می‌کند و بیگانه‌هراسی خشونت‌بار جنبش کله‌پوستی‌ها و احزاب رادیکال کوچک را برنمی‌تابد. نو اوراسیاگرایی خواهان مدرنیته‌ای است که همزمان اقتدارگرا، جمهوری‌خواه و نیز شکلی از حکومت دینی سکولار باشد. این جنبش، خود را نوعی ملی‌گرایی آرام و قابل احترام می‌داند که با جامعه امروزی و توسعه فناوریانه هماهنگ است. ملی‌گرایی نو اوراسیاگرایان به کثرت فرهنگی و مذهبی جهانی ارج می‌نهد و در مقایسه با سایر جنبش‌های ملی‌گرا، ضدیت خونسردانه‌تر و معقول‌تری با غرب‌زدگی دارد. (لاروئل، 1388: 367) البته نو اوراسیاگرایان هر زمان که ملی‌گرایی را مانعی بر سر راه بیان وحدت اوراسیایی یا برتری روسی ببینند، محکوم می‌کنند و هر زمان که بحث تقابل با غرب پیش آید، بر آن تأکید می‌ورزند؛ زیرا به‌زعم آنها، غرب می‌تواند نابودکننده ویژگی‌های بارز همه مردمان باشد. (لاروئل، 1388: 368)

علاوه بر این، ملی‌گرایی نو اوراسیاگرایان با نوعی «منفعت‌محوری» و نگاه حداکثری به «منافع ملی» نیز در هم آمیخته است. به نحوی که کسب منافع حداکثری و تأمین امنیت ملی، یکی از مهم‌ترین ابعاد سیاست خارجی روسیه محسوب می‌شود. بر این اساس هر کشوری که بتواند منافع روسیه را تأمین کند، از قابلیت برقراری روابط نزدیک نیز برخوردار خواهد بود.

ب) واقع‌گرایی

وجه غالب سیاست خارجی روسیه در عصر پوتین و مدودیف، اوراسیاگرایی مبتنی بر اصول واقع‌گرایانه است. به نحوی که می‌توان چنین اذعان کرد که نگرش اوراسیایی روسیه به مسائل جهانی، از نظریات رئالیستی سرچشمه

می‌گیرد. رئالیسم روسی مبتنی بر ویژگی‌های خاصی است. در چارچوب نگرش رئالیستی روسیه، «دولت» به عنوان مهم‌ترین بازیگر در نظام بین‌الملل محسوب می‌شود. محور اصلی رئالیسم روسی را «مسئله امنیت» شکل می‌دهد. از نظر روس‌ها همچنان «قدرت نظامی» از جایگاه برتری برخوردار می‌باشد. به عبارت دیگر برای روس‌ها همواره مسائل نظامی و امنیتی از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است. به نحوی که حتی در موارد متعددی روس‌ها از اقتصاد نیز به عنوان حربه‌ای جهت افزایش توان نظامی و امنیتی خود سود جسته‌اند. در واقع روس‌ها به اقتصاد از آن جهت اهمیت می‌دهند که می‌تواند توان نظامی آنها را افزایش دهد. (بهمن، 1388 (ب): 80-85)

روس‌ها بر اساس منطق رئالیستی برای «منافع فردی» اهمیت بیشتری قائل هستند. از نظر روس‌ها مهم‌ترین وجه دستیابی به منافع و امنیت را «خودیاری و نظام موازنه قوا» شکل می‌دهد. بر این اساس روس‌ها در پی «استفاده ابزاری از وابستگی‌ها» هستند. در این خصوص می‌توان به مسئله انرژی و تلاش روس‌ها برای حفظ حاکمیت انحصاری خود بر اروپا اشاره نمود. روس‌ها معتقد به «عدم وجود اصول جهانی اخلاقی» هستند و به همین سبب نیز همواره انتقادهای غرب در خصوص وضعیت حقوق بشر و دموکراسی در روسیه را دخالت در امور داخلی خود تلقی نموده‌اند و به هیچ وجه قائل به وجود قواعد عام و جهان‌شمول نیستند. (بهمن، 1388 (ب): 86-88)

ج) ژئوپلیتیک‌گرایی

در مطالعه اوراسیاگرایی معاصر روسیه - هم به عنوان دکترین و هم جنبش سیاسی - همیشه بحث الکساندر دوگین به میان می‌آید. اوراسیاگرایی دوگین مشتمل بر علاقه‌مندی زیاد به ژئوپلیتیک است. در واقع، ژئوپلیتیک رشته اصلی است که دوگین نظریه‌هایش را بر آن استوار می‌کند. برای او ژئوپلیتیک اساساً در



خدمت دولتی است که در آن بسط می‌یابد؛ از این‌رو، ژئوپلیتیک روسیه فقط می‌تواند اوراسیاگرانه باشد؛ زیرا مسئول احیای جایگاه این کشور به عنوان قدرتی بزرگ است. (لاروئل، 1388: 205)

بنابراین یکی از ویژگی‌های کاملاً برجسته نو اوراسیاگرایی، تأکید بر ژئوپلیتیک و ابعاد و زوایای مختلف آن است. با این حال در تبیین رابطه ژئوپلیتیک و سیاست خارجی روسیه، دو دیدگاه متفاوت وجود دارد: در دیدگاه نخست، ژئوپلیتیک‌گرایی در سیاست خارجی روسیه به معنای گذار تحول از ایدئولوژی به سوی منافع ملی می‌باشد و در دیدگاه دوم، روسیه از نظر ژئوپلیتیکی به عنوان یک قدرت اوراسیایی شناخته می‌شود؛ زیرا فقط روسیه می‌تواند ثبات را درون فضای ژئوپلیتیکی مشترک پسا شوروی تضمین کند.

کاملاً مشخص است که تحولات فضای ژئوپلیتیکی مشترک کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، از یک سو بر منافع حیاتی روسیه تأثیر می‌گذارد و از سوی دیگر از سیاست خارجی مسکو تأثیر می‌پذیرد. زیرا این فضا، یک فضای فرهنگی مشترک پسا شوروی است که اگرچه در آن، امپراتوری فروپاشیده، اما هنوز روسیه یکپارچه و قدرت‌مند وجود دارد. علاوه بر این، حضور حداقل 20 میلیون اقلیت روس که در حال حاضر در دولت‌های مستقل پسا شوروی زندگی می‌کنند، روسیه را ناگزیر می‌کند که به منظور صیانت فرهنگی و افزایش همکاری، به مداخله در فضای اوراسیایی بپردازد. (Morozova, 2009: 670-671)

بر این اساس ژئوپلیتیک‌گرایی از سوی نو اوراسیاگرایان به عنوان سیاست توازن قدرت و با هدف گسترش حوزه نفوذ تعقیب می‌شود. به همین سبب نیز به‌رغم آنکه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، از بین رفتن نظام سوسیالیستی و تقسیم بی‌سابقه نیروهای مسلح، باعث افول موقعیت ژئوپلیتیکی روسیه شد، با این حال طی سال‌های گذشته مقامات حاکم بر کرملین، تلاش‌های زیادی جهت احیای حاکمیت سنتی روس‌ها بر مناطق مهمی نظیر اروپای شرقی، قفقاز، دریای

سیاه، دریای بالتیک و آسیای مرکزی صورت داده‌اند. در این خصوص لازم است به سخنرانی پوتین در نطق سالیانه خود در پارلمان روسیه در آوریل 2005 اشاره کرد که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را بزرگ‌ترین فاجعه ژئوپلیتیکی قرن 20 خوانده بود. (BBC World, 25/4/2005) در واقع این اظهارنظر، عمق نگاه ژئوپلیتیک‌گرا را در سیاست خارجی روسیه نشان می‌دهد. علاوه بر این، حساسیت‌های روسیه نسبت به مواردی همچون گسترش ناتو به شرق نیز از ژئوپلیتیک‌گرایی سیاست خارجی این کشور ناشی می‌شود.

اهداف نو اوراسیاگرایان

سیاست خارجی روسیه یک سیاست هدفمند و مبتنی بر طراحی‌های پیشینی است. به نحوی که طی سال‌های گذشته، همواره اهداف یکسانی از سوی کرملین پیگیری شده است. باید توجه داشت که روسیه نیز همانند هر کشور دیگری در سیاست خارجی خود به تعقیب اهداف خرد و کلان می‌پردازد. بر این اساس در این چارچوب نو اوراسیاگرایی، سیاست خارجی روسیه دست‌کم دو هدف کلان و راهبردی را دنبال می‌کند. این اهداف شامل «احیای قدرت روسیه» و «چندجانبه‌گرایی» می‌شود.

الف) احیای قدرت روسیه

احیای اوراسیاگرایی در روسیه پس از شوروی تا اندازه زیادی از خشم برآمده از فروپاشی امپراتوری و روس‌هراسی نخبگان جدید لیبرال و غرب‌گرا ناشی می‌شد. از این رو احیای قدرت روسیه، همواره یکی از مهم‌ترین اهداف نو اوراسیاگرایان بوده است. به خصوص پس از مجموعه حوادثی که در سال 1999 به وقوع پیوست و متعاقب آن، شکافی که میان روسیه و غرب ایجاد شد، علاوه بر آنکه دو طرف را تا مرز رویارویی نظامی پیش برد، تفکر احیای قدرت روسیه در نظام



بین‌الملل را نیز احیا نمود. زیرا با عضویت رسمی سه کشور اروپای شرقی در ناتو، درخواست عضویت 9 کشور دیگر در قالب «طرح اقدام برای عضویت»، عملیات نظامی ناتو در یوگسلاوی در جریان بحران کوزوو و تصویب «مفهوم راهبردی جدید» ناتو، عملاً ضربه‌ای اساسی بر ترتیبات همکاری روسیه با غرب فرود آمد و روس‌ها دریافتند که غرب حاضر نیست نفوذ سستی مسکو را در بالکان به رسمیت بشناسد. در واقع روس‌ها در بحران بالکان به شدت تحقیر شدند و همین امر موجب تجدیدنظر آنها در خصوص افزایش توان خود در عرصه‌های مختلف شد.

از سوی دیگر روی کار آمدن پوتین در آستانه سال 2000، شخصیتی را تداعی کرد که می‌توانست غرور از دست رفته مردم روسیه را به عنوان شهروندان یک ابرقدرت پیشین در عرصه سیاست خارجی بازگرداند. در واقع رأی مردم به پوتین نشان از امید آنها به بازسازی عظمت از دست‌رفته داشت. بخش اعظم مشروعیت سیاسی پوتین ناشی از موضع انتقادی تند او از سیاست‌های دهه 1990 غرب بود که از آن به عنوان «دوره هرج و مرج و تباهی» یاد می‌شد. (Morozov, 2008: 156) زمانی که اسناد مربوط به «مفهوم امنیت»، «مفهوم سیاست خارجی» و «رهنامه نظامی» در آغاز سال 2000 منتشر شد، مفاد آنها به خوبی بیان‌کننده یک دگرگونی اساسی در سیاست مسکو نسبت به جهان بود.

به طور کلی تحولی که در روسیه طی سال‌های زمامداری ولادیمیر پوتین از 2000 تا 2007 اتفاق افتاد، نشان داد که روسیه به لطف درایت رهبر نیرومند خود توانسته موقعیتی ایجاد کند که در روابط بین‌الملل به ایفای نقش مؤثر پردازد. به نحوی که پوتین بارها بر سیاست خارجی مستقل روسیه تأکید کرد و اقدامات آمریکا را در جهان محکوم نمود. (Mankoff, 2007: 123) این موضوع باعث شد که برخی تحلیل‌گران از بازگشت «جنگ سرد جدید» سخن بگویند. اگرچه استفاده از این واژگان درست نبود، اما واقعیت آن بود که روسیه نسبت به

3 سال‌های پیش تفاوت کرده و سیاستی منطبق بر یک ابرقدرت هسته‌ای، یک ابرقدرت انرژی و یک قدرت بزرگ جهانی در پیش گرفته است.

این روند نه تنها در دوران زمامداری دیمیتری مدودیف ادامه یافته، بلکه ابعاد و زوایای جدیدی نظیر نوسازی داخلی نیز بر آن افزوده شده است. ظاهراً نو اوراسیاگرایان به این نتیجه رسیده‌اند که احیای قدرت بین‌المللی روسیه بدون نوسازی و مدرنیزاسیون داخلی، امری غیرممکن است. از این رو آنها مدرنیزاسیون را مسئله‌ای حیاتی برای روسیه می‌دانند و معتقدند که نباید بیش از این در امر نوسازی تاخیر شود. نو اوراسیاگرایان اعتقاد دارند که روسیه باید مدرنیزاسیون و به‌روز کردن فناوری‌ها را در کلیه زمینه‌های تولیداتی آغاز نماید. (خبرگزاری ریا نووستی، 1388/8/21)

اگرچه تفکر نوسازی روسیه از زمان فروپاشی شوروی در میان نخبگان روسی وجود داشته، اما نقطه آغاز جدی این نگرش در میان نو اوراسیاگرایان را باید در دومین پیام سالانه دیمیتری مدودیف رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه، در روز 12 نوامبر 2009، جست‌وجو نمود. وی در پیام خود برای مجمع فدرال قانونگذاری (مجلس دوما و مجلس شورای فدراسیون روسیه) خاطر نشان داشت: «ما به ورود سرمایه، فناوری‌های جدید و ایده‌های دست اول به کشور تمایل داریم. می‌دانیم که شرکای ما هم برای نزدیکی با روسیه جهت اجرای وظایف اولویت‌دار خود امیدوارند. به همین خاطر سیاست خارجی ما باید صرفاً عملگرایانه باشد.» (خبرگزاری ریا نووستی، 1388/8/21)

در مجموع با توجه به اینکه نو اوراسیاگرایان، وابستگی روسیه به صادرات منابع خام را باعث کندی توسعه اقتصادی کشور تلقی می‌کنند، لذا به منظور احیای قدرت روسیه، تأکید زیادی بر فعال شدن دیپلماسی اقتصادی و تسهیل نمودن شرایط سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی دارند. روس‌ها به این درک رسیده‌اند که برای احیای جایگاه ابرقدرتی خود باید به نوسازی اقتصادی



بپردازند. به خصوص که روسیه در بسیاری از زمینه‌ها شدیداً به سرمایه‌گذاری خارجی نیازمند است. البته این امر بدان معنا نیست که روسیه تحت رهبری نو اوراسیاگرایان به صورت آشتی‌جویانه‌تر یا لیبرال‌تر با غرب برخورد خواهد کرد و یا اینکه به غرب متمایل‌تر خواهد شد، بلکه روس‌ها سعی می‌کنند ضمن نگاه به شرق، به چالش‌های خود با غرب ادامه دهند و به احیای قدرت خود در نظام بین‌الملل بیندیشند.

مطابق با این هدف، روسیه در حالی می‌تواند جایگاه ابرقدرت جهانی را به دست آورد که سیاست خارجی خود را صرفاً «عمل‌گرایانه» تنظیم کند و در جهت حل مسائل مربوط به «مدرنیزه‌سازی» کشور به اجرا درآورد. در واقع روس‌ها ضمن آنکه تمایل دارند به احیای جایگاه ابرقدرت جهانی روسیه در جهان دست یابند، در عین حال معتقدند این جایگاه دارای مرزبندی عمیقی با قواعد حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی است. بر این اساس رهبران روسیه بر خلاف رهبران اتحاد کمونیستی که به تسلیحات به عنوان مهم‌ترین وجه ابرقدرتی خود می‌نگریستند، تلاش می‌کنند توجه خود را بر مقوله‌ی «رفاه ملی» متمرکز سازند.

ب) چندجانبه‌گرایی

تمایل به چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی روسیه از زمانی تشدید شد که یوگنی پریماکف در ژانویه 1996، اعلام کرد روسیه خواهان ایفای نقش یک قدرت بزرگ در جهان است و سیاست خود را نسبت به دنیا بر اساس این نقش شکل خواهد داد. در آن زمان پریماکف اعلام کرد که روابط روسیه با دشمنان خود طی جنگ سرد، باید بر اساس یک مشارکت عادلانه و با مزایایی متقابل باشد. (Donaldson and Nogee, 1998: 120) تأکید پریماکف بر «چندجانبه‌گرایی» در نظام بین‌الملل، در حقیقت به معنای ایفای نقش روسیه به عنوان یک «قدرت جهانی»، به واسطه ایجاد پیوند با دولت‌های دیگر، به منظور مقاومت در برابر

سرکردگی آمریکا بر جهان بود. (Rabinson, 2002: 113-114)

این ایده در تمام دوران ریاست‌جمهوری پوتین و مدودیف نیز دنبال شده است؛ به نحوی که مسکو در سال‌های گذشته، همواره سعی کرده خود را بازیگری مستقل با منافع جهانی معرفی کند و به گمانه‌زنی‌ها در خصوص جذب این کشور در ائتلاف با غرب بی‌اعتنایی نماید. به نظر می‌رسد از یک‌سو با توجه به دورنمای نه چندان مناسب ادغام روسیه در نهادهای غربی و از سوی دیگر متوقف کردن روند دنباله‌روی از سیاست‌های غرب که در دهه‌ی 1990 تجربه شد، مسکو در اعتراض به سیاست‌های ایالات متحده و اتحادیه اروپا، موضع قاطعی دارد. به نحوی که تمایل شدیدی برای تعبیر این موضع به چالشی تجدیدنظرطلبانه نسبت به وضع موجود (تسلط ایالات متحده و اروپا بر نظام بین‌المللی) وجود دارد. اگرچه این اندیشه در دوره پوتین رواج نیافته و از ابتدای دهه 1990 در میان مفسران برجسته روسیه نیز دیدگاهی معمول به شمار می‌رفته، (Ambrosio, 2006: 272-273) اما ظاهراً نو اوراسیاگرایان تمایل بیشتری به نظم چندقطبی دارند. بر این اساس می‌توان چالش‌سازی‌های مسکو در موضوعات حساسی نظیر پرونده هسته‌ای ایران، استقلال کوزوو، برنامه دفاع موشکی ایالات متحده، پیمان نیروهای متعارف در اروپا و گسترش ناتو به شرق را در راستای تلاش این کشور برای تأمین منافع خود و ایجاد یک جهان چندقطبی مورد بررسی قرار داد. (Tsygankov, 2008: 50)

ظاهراً روس‌ها در راستای تحکیم جهان چند قطبی سعی دارند در جهت حل معضلات و مشکلات جهانی و شرکت در امور مهم مانند بررسی برنامه هسته‌ای ایران و کره شمالی و همچنین اوضاع افغانستان، به ایفای نقش بپردازند. به همین سبب نیز عمدتاً از ضرورت اقدامی مشترک برای ایجاد ثبات جهانی سخن به میان می‌آورند. علاوه بر این روسیه سعی دارد توجه خاصی به مسائل بین‌المللی و به خصوص سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی نیز نشان دهد تا از این طریق،



کرم‌لین را پایبند به اصول و قواعد بین‌المللی معرفی نماید. در این راستا روس‌ها تلاش می‌کنند به تحکیم مواضع سازمان ملل متحد مبادرت ورزند. زیرا سازمان ملل متحد را مکانیزمی جهان‌شمول برای قاعده‌مند کردن روابط کشورها می‌دانند. در مجموع تحکیم جهان چندقطبی یکی از مهم‌ترین اهداف نو اوراسیاگرایان در سیاست خارجی روسیه است. براین اساس روسیه بارها ضمن اشاره به مسائل و مشکلات امنیتی و اقتصادی جهانی، خواستار استقرار نظم «چندقطبی دموکراتیک» به عنوان اساس روابط بین‌الملل و رهبری جمعی شده است. (Derek Averre, 2007: 173)

چشم‌اندازهای نو اوراسیاگرایی

فدراسیون روسیه، دولت نسبتاً جدیدی محسوب می‌شود که در شرایط تشدید مبارزه بر سر تجدید تقسیم فضاها و اوراسیایی ایجاد شده است. از یک سو برخی از نشانه‌ها نظیر حضور در باشگاه قدرت‌های هسته‌ای، عضویت دائم در شورای امنیت، حضور در گروه هشت کشور صنعتی و مشارکت در نشست‌های رهبران جهان حکایت از آن دارند که روسیه یک قدرت جهانی است و از سوی دیگر ظرفیت‌های کنونی اقتصاد روسیه به طور واضحی با قدرت نظامی و نفوذ سیاسی این کشور در عرصه‌های جهانی مطابقت ندارد. در بسیاری از شاخص‌ها روسیه نسبت به سطح یک کشور کمتر توسعه‌یافته نیز تنزل داشته است. (Kolosov, 2003: 11)

بر این اساس از جمله کلیدی‌ترین موضوعات در سیاست خارجی روسیه که از دوران ریاست‌جمهوری پوتین در راستای کسب منافع ملی و تأمین امنیت با قوت و توجه زیادی دنبال شده است، می‌توان به مباحث زیر اشاره کرد:

1. حفظ نفوذ اقتصادی و دیپلماتیک در «خارج نزدیک»؛
2. حفظ بقایا و نشانه‌های باقی مانده دوران ابرقدرتی؛ با اهمیت دادن به تداوم برتری هسته‌ای و ایفای نقش به عنوان یکی از پنج قدرت عضو شورای امنیت؛



3. علاقه‌مندی جهت تقویت روابط با کشورهای کلیدی اروپا و بهره‌برداری از شکاف‌های موجود در روابط اروپا و آمریکا؛

4. توسعه‌ی روابط تجاری و دیپلماتیک با چین که شدیداً یادآور سیاست‌های آمریکا در قبال چین در دوران جنگ سرد است؛

5. تغییر شکل دادن محیط فعلی بین‌المللی، در راستای تضعیف نفوذ ژئوپلیتیکی آمریکا و تبدیل آن به سیستم جهانی با چند قطب. (Dobriansky, 2000: 2)

در دوران رهبری دیمیتری مدودیف نیز سیاست خارجی روسیه بر اصولی نظیر «پسایدئولوژیک‌گرایی» و «تجاری کردن و امنیتی کردن روابط بین‌المللی و منطقه‌ای» در چارچوب «نمایش قدرت» تأکید ورزیده است. این سیاست معلول چند عامل مهم می‌باشد:

1. درک رقابت سیاسی و اقتصادی میان آمریکا، اتحادیه اروپا، چین و روسیه؛
2. افزایش مخالفت با کوشش‌های روسیه به منظور افزایش نفوذ در حوزه‌های پساکمونستی از طریق دولت‌های کشورهای مجاور و بازیگران و نهادهای خارجی؛

3. کاهش چشمگیر نقش روسیه به عنوان شریک مسلط بر سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی همسایگان؛

4. فقدان یک طرح برای همگرایی روسیه با همسایگان و تلاش برای رقابت با ایده‌ی همگرایی اروپایی. (Suzdaltsev, 2008: 384-410)

نو اوراسیاگرایی در حالی از سوی مقامات روسی دنبال شده که عملاً یک نوع اتفاق نظر غیرمعمولی میان نخبگان سیاسی روسیه وجود دارد و همگی این کشور را یک «قدرت بزرگ جهانی»¹ می‌دانند. اگر چه در خصوص این موضوع که آیا روسیه به راستی یک قدرت بزرگ جهانی است، اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد، اما باید توجه داشت که روس‌ها در دوران پساکمونستی همواره خواهان

بازگشت به جایگاه ابرقدرتی بوده‌اند و به همین سبب نیز در مواقع مختلف، وضعیت حاکم بر نظام بین‌الملل را به چالش کشیده‌اند. بر این اساس طی سال‌های پس از فروپاشی شوروی، دیدگاه‌های گوناگونی درباره دورنمای توسعه روسیه و فضای شوروی سابق، متحدان بالقوه راهبردی و مسایل همگرایی روسیه با همسایگان نزدیک آن بیان شده است. از جمله نظریاتی که در کانون توجه نو اوراسیاگرایان بوده، می‌توان به «همگرایی اوراسیایی»، «اتحاد با جهان اسلام» و «اتحاد با هند و چین» اشاره نمود.

الف) همگرایی اوراسیایی

این نظریه شامل جنبه‌های معین جهانی است و همگرایی روسیه با تمام کشورهای حوزه اوراسیا را دربر می‌گیرد. بر این اساس در حالی که ایالات متحده به یک امپراتور برای اروپای غربی تبدیل شده، روسیه می‌تواند نقش یک اسکندر کبیر جدید را برای اوراسیا بازی کند. در این راستا روسیه باید از طریق توان تسلیحات متعارف و هسته‌ای خود با بربریت دوره پس از فروپاشی شوروی مقابله کند.

نکته اصلی در همگرایی اوراسیاگرایی، اندیشه امرپالیسم خیرخواه، مسیحیت ارتدوکس و این اعتقاد است که راه سوم توسعه به عنوان راهی میان سرمایه‌داری و کمونیسم، امکان‌پذیر می‌باشد. علاوه بر این همگرایی اوراسیاگرایی یک جزء ژئوپلیتیکی نیز دارد که مطابق با آن روسیه باید بر منطقه‌ی هارتلند اوراسیا شامل آسیای مرکزی و قفقاز، کنترل داشته باشد. (Shlapentokh, 2005) بر این اساس به نظر می‌رسد روسیه کشورهای حوزه اوراسیا را با توجه به اهمیتی که دارند، به چهار گروه تقسیم کرده است:

در گروه اول چهار کشور بلاروس، قزاقستان، اوکراین و گرجستان قرار دارند که روسیه احساس می‌کند باید به طور کامل نفوذ خود را در این کشورها مجدداً

تحکیم بخشد. نفوذ مسکو در این چهار کشور باعث می‌شود تا از روسیه در آسیا و اروپا محافظت گردد و کرملین امکان دستیابی به دریاهای خزر و سیاه را پیدا کند. بلاروس، قزاقستان، اوکراین و گرجستان، کشورهایی هستند که می‌توانند با منطقه حیاتی کشاورزی و صنعتی روسیه ادغام شوند. تاکنون روسیه مجدداً نفوذ خود را در بلاروس، اوکراین، قزاقستان و از طریق اشغال نظامی در بخشی از گرجستان تحکیم بخشیده است.

در گروه دوم شش کشور استونی، لتونی، لیتوانی، آذربایجان، ترکمنستان و ازبکستان قرار دارند که مسکو علاقمند است با توجه به درگیری آمریکا در جنگ عراق و افغانستان، قبل از اینکه توجه واشنگتن به سمت اوراسیا برگردد، نفوذ خود را در این کشورها مجدداً تحکیم نماید. اگرچه روسیه نیاز ندارد در این کشورها خیلی قوی باقی بماند، اما بدون این کشورها، غرب به روسیه نزدیک‌تر می‌شود. این کشورها هم مکان‌های ژئوگرافیکی راهبردی دارند که به مسکو وصل هستند و هم اینکه از سرمایه با ارزشی برخوردارند. استونی می‌تواند در گروه اول هم قرار بگیرد؛ زیرا برخی نیروها در درون روسیه به این دلیل که کشور استونی به دومین شهر بزرگ روسیه یعنی سن پترزبورگ و دریای بالتیک نزدیک است، اهمیت بیشتری به آن می‌دهند.

سومین گروه شامل کشورهایی می‌شود که برای مسکو حساس نیستند، اما کرملین احساس می‌کند که می‌تواند به آسانی به خاطر آسیب‌پذیری ذاتی این کشورها، آنها را تحت کنترل خود داشته باشد. این کشورها شامل مولداوی، قرقیزستان، تاجیکستان و ارمنستان هستند که به لحاظ جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی مهم نیستند و کشورهای بی‌ثباتی محسوب می‌شوند که مسکو می‌تواند کنترل خود بر آنها را سریع‌تر اعمال نماید. برخی از این کشورها از قبل تحت کنترل مسکو بوده‌اند، البته بی‌ثباتی و ضعف طبیعی این کشورها می‌تواند بیش از آنکه آنها را با ارزش سازد، به چالشی برای روسیه مبدل نماید.



چهارمین گروه شامل کشورهایی می‌شود که جزء جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی نیستند، اما نو اوراسیاگرایان گمان می‌کنند که روسیه می‌تواند این کشورها را تحت نفوذ خود قرار دهد. این گروه شامل کشورهای آلمان، ترکیه، فرانسه و لهستان می‌شود که قدرت‌های منطقه‌ای یا قدرت‌های آینده در اوراسیا هستند و می‌توانند تلاش‌های مسکو را با مشکل مواجه سازند. از این رو روسیه احساس می‌کند به روابط قوی با این کشورها نیاز دارد تا بتواند تسلط خود بر قلمرو سابق اتحاد جماهیر شوروی را شکل دهد. این کشورها در حال حاضر عضو ناتو هستند و روابط محکمی با ایالات متحده آمریکا دارند. اما در حال حاضر که واشنگتن درگیر افغانستان و عراق و همچنین سرگرم پرونده هسته‌ای ایران است، مسکو این فرصت را به دست آورده تا از این امر به عنوان اهرمی برای افزایش روابط خود با این کشورها استفاده کند. بر این اساس مسکو باید با این قدرت‌های منطقه‌ای، یک بازی بسیار ظریف انجام دهد و این کشورها را مطمئن سازد که آنها را در دایره دشمنان خود قرار نمی‌دهد و به دوران دشمنی با آنها بر نمی‌گردد.

ب) اتحاد با جهان اسلام

نخستین بار «اسماعیل بک گاسپرینسکی» شخصیت سیاسی تاتارهای کریمه در سال 1896، اندیشه اتحاد روسیه با کشورهای اسلامی را مطرح کرد. وی پیشنهاد کرد که روسیه با جهان اسلام اتحادی بر علیه غرب و چین تشکیل دهد. اگر چه به این دلیل که فدراسیون روسیه دولتی ارتدوکس است، این نظریه کمی دور از ذهن به نظر می‌رسد، اما هنگامی که به حدود 20 میلیون مسلمان در این کشور توجه شود، آنگاه نظریه‌ای قابل تأمل جلوه می‌کند.

به خصوص که برخی اعتقاد دارند اسلام و مسیحیت ارتدوکس می‌توانند با هم همکاری داشته باشند؛ چرا که از یک سو مسیحیت ارتدوکس کمتر از

مسیحیت غربی فردگرا است و از سوی دیگر مسیحیت شرقی می‌تواند از طریق همکاری با اسلام، شیاطین نهیلیسم را از غرب مشترک که توانایی خود را برای انجام اصلاحات معنوی از دست داده، بیرون براند. ارتدوکس روسی بیش از آن که با مسیحیت غربی سازگار باشد، با اسلام هم‌خوانی دارد. در واقع اسلام به عنوان یک متحد سنت‌گرا در مقابله با سکولاریسم روسیه و فردگرایی غرب مطرح است. از این رو حاصل گفت‌وگوی مسلمانان و ارتدوکس‌ها نگرشی خواهد بود که باعث اتحاد فرهنگی دوباره جمهوری‌های شوروی سابق و خلق یک مدل توسعه‌ای برای جهان پست مدرنیسم خواهد شد. بر این اساس این دو سنت مکتوب و عظیم بایستی در مقابل دشمنان مشترک خود متحد شوند. یک اتحادیه متشکل از مسلمانان و اسلاوهای ارتدوکس می‌تواند یک صف‌بندی جهانی جدید را تشکیل دهند. (بیلینگتون، 1385: 112-113) البته طرح اتحاد روسیه با جهان اسلام شامل گزینه‌های مختلفی است که هر یک از آنها با اوضاع مشخص کشورهای اسلامی ارتباط دارد:

راه اول یعنی اتحاد با کل جهان اسلام، تنها در صورتی عملی خواهد شد که جهان اسلام متحد گردد که در حال حاضر چنین چیزی بعید به نظر می‌رسد. ایجاد مسیرهای بازرگانی از روسیه از طریق کشورهای اسلامی (ایران، افغانستان و پاکستان) به سوی دریاهای جنوبی و مآلاً تقویت مواضع روسیه در گفت‌وگو با غرب و با چین می‌تواند یکی از مزایای این طرح محسوب شود. با این حال برخی معتقدند اتحاد روسی - اسلامی، بیش از آنکه نقاط قوت داشته باشد، دارای نقاط ضعف است. زیرا به علت عوامل جمعیتی، خطر تحلیل رفتن اقوام غیرمسلمان بروز می‌کند و در صورت اسلامی‌سازی واقعی، قسمت ترکی‌زبان فضای ژئوپلیتیکی اوراسیا به کلی متفاوت می‌شود.

راه دوم، اتحاد روسیه با بخشی از جهان اسلام است. با توجه به عدم یکپارچگی کشورهای اسلامی از نظر قومی و مذهبی، چنین امری کاملاً میسر



است. در این خصوص می‌توان به سابقه همکاری شوروی با کشورهای اسلامی اشاره کرد. اگرچه در شرایط کنونی، احیای این روابط با چالش‌هایی مواجه است، اما استفاده از مبانی کوتاه‌مدت و بلندمدت برای اتحاد با ایران قابل دستیابی می‌باشد. در واقع روسیه نباید صبر کند تا جهان اسلام متحد شود. اتحاد با ایران و همکاری‌های گسترده در حوزه‌های بازرگانی و اقتصادی و همچنین تلاش‌ها در زمینه امنیت و مسائل نظامی می‌تواند راهکار مناسبی برای روسیه باشد. (پانفیلووا، 1385: 15-16)

ج) اتحاد با هند و چین

ایده اتحاد روسیه با هند و چین، نخستین بار توسط یوگنی پریماکوف در سال 1998 مطرح شد. «مثلت پریماکوف» که جذابیت ظاهری زیادی دارد، در حال حاضر با مشکلاتی مواجه می‌باشد؛ چرا که برای تحقق آن، اتحاد هند با چین لازم است. این در حالی است که با توجه به اختلافات ارضی و مرزی و همچنین رقابت‌های منطقه‌ای، تنش‌ها و تشنجاتی در روابط دهلی و پکن وجود دارد که این اتحاد را تا حد زیادی ناممکن می‌سازد. در عین حال نباید از یاد برد که هند همیشه کشور دوست روسیه بوده و اتحاد با دهلی به مسکو یک سری فواید در زمینه‌های مختلف، از جمله در عرصه ژئوپلیتیکی نظیر دسترسی به دریاهای جنوبی را از طریق بنادر هندی می‌دهد. از سوی دیگر روابط روسیه و چین نیز طی سال‌های اخیر به خصوص در قالب سازمان شانگهای، از رشد قابل توجهی برخوردار بوده است. بر این اساس اتحاد راهبردی روسیه و چین می‌تواند دوجانبه باشد؛ چرا که پکن به فناوری‌های مجتمع‌های نظامی - صنعتی روسیه علاقه‌مند است. البته در آینده ایده‌ی ایجاد «چین بزرگ»، اوضاع اقتصادی در داخل روسیه و همچنین «چینی شدن» منطقه می‌تواند تمام معادلات را برهم بزند.



نتیجه‌گیری

ایدئولوژی اوراسیاگرایی در دهه 1920 شکل گرفت. اوراسیاگرایان بین دو جنگ جهانی، در تلاش بودند ملی‌گرایی روسی خود را با دیدگاه مثبتشان در مورد تنوع قومی سازش دهند. با این حال، در دهه پس از آن، مکتب اوراسیاگرایی فروپاشید. ظهور جهان دو قطبی پس از سال 1945، سبب گردید ایده اوراسیا به کنار برود. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، یک بار دیگر ایده‌ی اوراسیاگرایی مطرح شد؛ به نحوی که از ابتدای دهه 2000، کلمه «اوراسیا» دستخوش دگرگونی عمیقی شد. اکنون این کلمه دیگر بر خلاف گذشته، محدود به محافل روشنفکری نیست، بلکه به حوزه عمومی وسیع‌تری وارد گردیده است. نو اوراسیاگرایان دهه‌های 1990 و 2000 در بازتعریف هویت ملی و سیاست خارجی روسیه استدلال می‌کنند که نزدیکی مسکو به شرق، مبنای هویت ممتاز و غیر اروپایی آن است و آگاه شدن از این حقیقت، پیش شرطی برای بازسازی امپراتوری روسیه است.

به طور کلی هویت روسی جزء لایتجزای یک چشم‌انداز است که خود را به عنوان قدرت مستقل با نقشی متمایز برای بازی در منطقه‌ی اوراسیا و عرصه جهانی می‌بیند. به واسطه ذخایر عظیم هیدروکربنی و سایر ذخایر طبیعی، به‌کارگیری دستاوردهای بزرگ تکنولوژیکی و فرهنگی و همچنین بهره‌گیری از تاریخی که به‌رغم فراز و فرودهای بسیار، همچنان تصویری واحد از روسیه ارائه می‌دهد، مردم روسیه جایگاه خود را نسبت به سایر قدرت‌های متوسط، متفاوت می‌دانند. به همین سبب نیز تأکید اغراق‌آمیز در خصوص جایگاه روسیه در جهان و این مسئله که سایر کشورها نسبت به پذیرش روسیه به عنوان کشوری با نفوذ در جامعه جهانی متمایل هستند، به عنوان پایه و مبنای سیاست خارجی کرملین در نظر گرفته شده است.

در واقع کرملین سعی کرده خط‌مشی‌هایی اتخاذ کند که از منافع ملی روسیه در جامعه‌ی جهانی دفاع نماید. از این رو به رغم آنکه مسکو در صدد احیای مجدد



اتحاد جماهیر شوروی نیست، اما قصد دارد نفوذ خود را در قلمرو سابق شوروی حفظ کند، از نفوذ غرب در این مناطق بکاهد و آنچه را که برای آینده ثبات و قدرت منطقه‌ای روسیه لازم است، تأمین نماید. در این راستا روسیه باید توسعه یابد و مدرن شود تا سایر کشورها را تحت کنترل خود درآورد و از امپراتوری کرملین دفاع کند. بر این اساس روسیه به جای آنکه در راستای یک قدرت مهم تعادل‌بخشی در نظام بین‌الملل حرکت کند، قصد دارد بر ساختارهای محیطی و فرهنگ سیاسی خود تکیه نماید. همچنین روسیه به منظور توسعه و نوسازی خود قصد دارد روابط جدیدی با کشورهای توسعه یافته غربی برقرار کند که البته هنوز تعادلی رضایت‌بخش میان همگرایی و تکروری نیافته است.



منابع و مأخذ

- بهمن، شعیب، 1388 (الف)، بررسی نقش انرژی در روابط روسیه و اتحادیه اروپا، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 65، بهار.
- بهمن، شعیب، 1388 (ب)، روسیه و اتحادیه اروپا؛ تقابل واقع‌گرایی و لیبرالیسم، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 67، پاییز.
- بیلینگتون، جیمز، 1385، روسیه در جست‌وجوی هویت خویش، ترجمه: مهدی سنایی، تهران: انتشارات ایراس.
- پانفیلاوا، ویکتوریا، 1385، طرح‌ها و ایده‌های مختلف در سیاست خارجی روسیه، گاهنامه تحولات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز، شماره چهاردهم، آبان.
- ثقفی عامری، ناصر، 1379، سیاست امنیتی روسیه، فصلنامه مطالعات مرکزی و قفقاز، پاییز شماره 31.
- خبرگزاری ریا نووستی، 1388/8/21، مدرنیزاسیون اقتصادی روسیه مسئله‌ای حیاتی و تأخیرناپذیر است.
- خبرگزاری ریا نووستی، 1388/8/21، مدودف: سیاست خارجی روسیه باید صرفاً عملگرایانه باشد.
- لاروئل، مارلن، 1388، اوراسیاگرایی روسی؛ ایدئولوژی امپراتوری، ترجمه: جعفر سیدزاده و محمدحسین دهقانیان، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

منابع انگلیسی

- Ambrosio. Thomas, 2006, "The Non-Material Costs of Bandwagoning: The Yugoslav Crisis and the Transformation of Russian Security Policy," Contemporary Security Policy 27, no. 2
- Averre. Derek, 2007, 'Sovereign Democracy' and Russia's Relations with the European Union," Demokratizatsiya 15, no. 2
- BBC World, 25/4/2005, "Putin deplors collapse of USSR"
- Dobriansky. Paula J., 2000, Russian Foreign Policy: Promise or Peril?, Council on Foreign Relations, Center for strategic and International Studies, Washington DC.
- Donaldson R. and Noguee J., 1998, The Foreign Policy of Russia : Changing Systems, Enduring Interests, Armonk : M. E. Sharpe
- Gvosdev. Nikolas K., 2007 , "Russia: European But Not Western?" Orbis 51, no. 1
- Kolosov. V. A. (ed.), 2003, Mir glazami rossiyan: Mify i vnesnyaya politika (Moscow, Institut fonda 'Obshchestvennoe mnenie
- Mankoff. Jeffry, 2007, "Russia and the west: Taking the longer view", the Washington Quarterly, spring
- Morozov. Viatcheslav, 2008, "Sovereignty and Democracy in Contemporary Russia: A Modern Subject Faces the Post-Modern World," Journal of International Relations and Development 11, no. 2



- Morozova, Natalia, 2009, Geopolitics, Eurasianism and Russian Foreign Policy Under Putin, Geopolitics, No.14
- Pierre. Andrew j. & Treni. Dmitri, 1997, 'Developing NATO-Russian Relations', Survival, Vol.34, no.1, Spring
- Rabinson. Neil, 2002, Russia: A state of Uncertainty. New york: Routledge,
- Shlapentokh. Dmitry , 2005, RUSSIA'S FOREIGN POLICY AND EURASIANISM, EurasiaNet, 9 February
- Suzdaltsev. A.I, 2008, "The Post Soviet Space: unity and diversity", Russia in the world, Moscow: Novayaepokha, 12 let, kotorye mogut vse izmenit.
- Torbakov. Igor, 2002, Disparate Interest Groups Grapple to Shape Russian Foreign Policy, Eurasia Insight
- Tsygankov. Andrei P., 2008, "Russia's International Assertiveness: What Does It Mean for the West?" Problems of Post-Communism 55, no. 2, March/April
- Rangsimaporn. Paradorn, 2006, 'Interpretations of Eurasianism: Justifying Russia's Role in East Asia', Europe-Asia Studies, Vol. 58, No. 3, May



